کانون اندیشهٔ مسیحی

اصول اعتقادات مسیحی
(C:1-2)

تثلیث چیست؟

چرا مسیحیان معتقدند که

عیسی پسر خداست؟

فهرست مطالب

نویسندهٔ مجموعه مقالات: آرمان رشدی

الف: تثلیث چیست؟

حساس بودن موضوع

مسیحیان در بارهٔ خدا چه اعتقادی دارند؟ آیا به سه خدا قائلند؟ آیا معتقدند که خدا همسری اختیار کرد و صاحب فرزندی شد به نام عیسی مسیح؟ آیا خدا شریکی برای خود اختیار کرده است؟ تثلیث چیست؟

موضوع تثلیث و پسر خدا بودنِ عیسی مسیح از حساس‌ترین و بحث‌انگیزترین موضوعات کتابمقدس و مسیحیت می‌باشد. بسیاری به‌هنگام تشریح این دو عقیدت، کوشیده‌اند آنها را به‌گونه‌ای شرح دهند که برای ذهن بشری، موجه و منطقی و قابل قبول باشد.

توضیح، نه اثبات

اما در این مقاله، قصد نداریم تثلیث یا پسر خدا بودنِ عیسی را اثبات کنیم و نشان دهیم که چنین اعتقادی منطقی است. ما فقط خواهیم کوشید این موضوع‌ها را آنطور تشریح کنیم که در کتابمقدس و اعتقادنامه‌های مسیحی آمده است. قصد ما آشنایی خوانندگان عزیز با اندیشه و دیدگاه مسیحیت است، نه اثبات موضوع و جَدَل در مورد آن.

ضرورت پذیرش ناتوانی بشری

یقین و اعتقاد ما این است که درک ذات الهی فقط به‌کمک خود او امکان‌پذیر است، وگرنه نباید از مغز چندصد گرمی انسان که مخلوق دست خداست، انتظار

برود که خالق خود را بشناسد، همانگونه که کامپیوتر، علی‌رغم توانایی‌های خارق‌العاده‌اش، قادر به درک ذات سازنده‌اش نمی‌باشد.

ترتیب موضوعات این مقاله

در این مقاله، نخست اعتقاد مسیحیان را در خصوص وحدانیت خدا و تثلیث تشریح کنیم و آن را تا آنجا که ممکن است روشن سازیم. سپس شرح خواهیم داد که چرا عقیده به تثلیث شکل گرفت. پس از آن، با تشریح بخشهایی از کتابمقدس، توضیح خواهیم داد که منظور مسیحیان از «پسر خدا بودنِ» عیسی مسیح چیست.

آیا مسیحیان به «یک خدا» اعتقاد دارند؟

پیش از بحث در خصوص «تثلیث» و «پسر خدا بودنِ عیسی مسیح» لازم است بر اعتقاد مسیحیت به خدای واحد تأکید بگذاریم.

در عهدعتیق

در کتابمقدس همهٔ صفاتی که ادیان ابراهیمی برای خدا قائل شده‌اند، تأئید شده است که مهم‌ترین آنها، وحدانیت یا یگانگی خداست. آیه‌های متعددی، چه در عهدعتیق و چه در عهدجدید، وحدانیت خدا را با قاطعیت اعلام می‌دارد. یکی از این آیات، در تورات موسی یافت می‌شود که در واقع در حکم «شهادتین» یهودیان می‌باشد. در عصری که تمام ملل دنیا پرستش خدایان متعدد را امری بدیهی می‌پنداشتند، موسی به قوم اسرائیل چنین فرمود: «ای اسرائیل، بشنو! یهوه خدای ما، یهوه واحد است. پس یهوه، خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود

محبت نما» (تثنیه ۴:۶ و ۵) . در کتاب اشعیای نبی نیز که حدود ۷۰۰ سال پیش از مسیح نوشته شده، خداوند چنین می‌فرماید: «خداوند، پادشاه اسرائیل... که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم، و غیر از من خدایی نیست» (اشعیا ۶:۴۴).

در عهدجدید

اندیشهٔ یکتا بودن خدا توسط عیسی مسیح و رسولان او در عهدجدید نیز مورد تأکید قرار گرفته است. عیسی مسیح در بحثی که با یکی از فقهای یهود داشت، این موضوع را تأکید کرد؛ ماجرا به این شکل بود: «و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که ″اول همه احکام کدام است؟″ عیسی او را جواب داد که ″اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. و خداوند خدای خود را به‌تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است″...» (انجیل مرقس ۱۲:۲۹-۳۰).

پولس، رسول برجستهٔ مسیح نیر چنین فرموده است: «ما را یک خدا است، یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم» (اول قرنتیان ۶:۸). در این زمینه، در کتابمقدس آیات بی‌شماری هست که به‌خاطر محدودیت زمان، از نقل آنها خودداری می‌کنیم.

بنابراین، مطابق تعلیم صریح کتابمقدس، بدون هیچگونه تردیدی، خدا یکی است و خدای دیگری جز او وجود ندارد. کسی را نیز در جلال خود شریک نمی‌سازد.

پس اعتقاد به تثلیث چیست؟

پس اگر مسیحیان فقط به یک خدا قائلند، عقیدت «تثلیث» چیست؟ چرا مسیحیان معتقدند که عیسی مسیح و روح‌القدس نیز از ذات الهی برخوردارند؟ آیا این بدان معنی نیست که سه خدا وجود دارد، یعنی پدر و پسر و روح‌القدس؟

تعریف "علمی" تثلیث

پیش از آنکه «تثلیث» را به‌زبانی ساده تعریف کنیم و توضیح دهیم، لازم است نخست تعریف «علمی» آن را ارائه دهیم. این تعریف «علمی» مورد قبول تمامی فرقه‌های مسیحی است و مرجع نهایی اعتقاد مسیحیان در خصوص این موضوع می‌باشد.

اصطلاح «تثلیث» از کلمهٔ عربی «ثَلاثَه» به معنی «سه» می‌آید . بنابراین، تثلیث یعنی «سه بخش کردن... قائل به سه‌گانگی (در اُلوهیت) شدن ».

در کتاب فرهنگ لغات کتابمقدس در مورد تثلیث آمده، نقل می‌کنیم؛ این فرهنگ، تثلیث را در سه عبارت ساده، اینچنین توضیح می‌دهد: «۱- خدایی نیست جز یکی؛ ۲- پدر، پسر، و روح‌القدس هر یک به‌طور کامل و ابدی خدا است. ۳- پدر، پسر، و روح‌القدس هر یک شخص متمایزی می‌باشد. » اما خدای تثلیث قابل تجزیه نیست، یعنی نمی‌توان گفت که خدای پدر یک سومِ تمامیت خداست، و پسر نیز یک سوم و روح‌القدس هم یک سوم.

اینها تعریف ساده و درضمن رسمی آموزهٔ تثلیث می‌باشد. اکنون به تعاریف فنی‌تر که از کتاب‌های اصول اعتقادات متعلق به فرقه‌های مختلف مسیحیت اخذ شده، توجه بفرمایید.

نخستین تعریف را از کتاب «الهیات مسیحی» نقل می‌کنیم. این کتاب معرف اعتقادات «آرمینیوسی» از فرقهٔ پروتستان می‌باشد. در این کتاب، تثلیث چنین

تعریف شده است: «در الهیات مسیحی، اصطلاح "تثلیث اقدس" به این معنی است که در خدای واحد، سه شخصیت یا اُقنومِ مشخص وجود دارد که هم‌ذات بوده و به نام پدر و پسر و روح‌الْقُدُس معروف‌اند. ما خدای واحد را که دارای سه اقنوم می‌باشد، عبادت می‌کنیم. اعتقادنامۀ آتاناسیوس این اعتقاد را به این صورت بیان می‌کند: "ما خدای واحد را که دارای تثلیث می‌باشد و تثلیث را که دارای وحدت می‌باشد، عبادت می‌نماییم. اقانیم ثلاثه از یکدیگر متمایز هستند، ولی ذات الهی را قابل تقسیم نمی‌دانیم. این سه اقنوم با یکدیگر دارای ابدیت و تساوی همانند می‌باشند، به‌طوری که ما وحدانیت کامل را در تثلیث، و تثلیث کامل را در وحدانیت عبادت می‌نماییم.»

تعریف دیگری را از کتاب «خلاصۀ اعتقادات مسیحی» نوشتۀ عالِم بزرگ الهیات، لوئیس برکوف (۱۸۷۴–۱۹۵۷) نقل می‌کنیم. این کتاب معرف اعتقادات «کالوینیستی» می‌باشد (اکثر پروتستانها پیرو این نظام عقیدتی هستند). در این کتاب، عقیدت تثلیث چنین تبیین شده است: «کتابمقدس تعلیم می‌دهد که خدا در عین حال که واحد است، به‌صورت سه شخص (یا اقنوم) وجود دارد، یعنی پدر و پسر و روح‌القدس... این سه در عین حال، چنان ماهیتی دارند که می‌توانند با یکدیگر وارد رابطۀ شخصی شوند. پدر می‌تواند با پسر سخن گوید و بالعکس، و هر دو می‌توانند روح‌القدس را صادر کنند. راز واقعی تثلیث در این است که هر یک از شخص‌ها از تمامی و کل ذات یا جوهر الهی برخوردار است، و اینکه این جوهر الهی خارج و جدا از این شخص‌ها موجودیت ندارد. این سه در ذات، یکی تابع دیگری نیست، گرچه می‌توان گفت که به ترتیب موجودیت، نخست پدر قرار دارد، دوم پسر، و سوم روح‌القدس. این ترتیب در نقش‌های ایشان نیز منعکس می‌باشد. »

در کتاب «اصول اعتقادات کلیسای کاتولیک» نیز تثلیث اینچنین تبیین شده است: «اصل جزمی تثلیث اقدس: تثلیثْ واحد است. ما قائل به سه خدا نیستیم، بلکه به یک خدای واحد در سه شخص، یعنی «تثلیثِ هم‌ذات». شخص‌های الهی در الوهیتِ یکتا شریک نیستند، بلکه هر یک از آنها، خَدای کامل است: "پدر همانی است که پسر است، و پسر همانی است که پدر است، و پدر و پسر همانی هستند که روح‌القدس است، یعنی در طبیعت خود، یک خدای واحد." هر یک از این سه شخص همین واقعیت است، یعنی ذات، جوهر، یا ماهیت الهی. »

تعریف و توضیح ساده

به‌عبارتی ساده، مسیحیت به یک خدای واحد عقیده دارد. اما این خدای واحد در درون خود دارای سه «شخص» می‌باشد، یعنی پدر و پسر (عیسی مسیح) و روح‌القدس. این هر سه شخص به یک اندازه «خدا» هستند؛ هیچ‌یک از دیگری «بیشتر» یا «کمتر» خدا نیست. اما این سه شخص، «سه خدا» را تشکیل نمی‌دهند، بلکه یک خدای واحد را.

درضمن، هر یک از این سه شخص، برای خود وجودی مستقل است، یعنی اینکه «پدر» نه پسر است و نه روح‌القدس. «پسر» نیز نه پدر است و نه روح‌القدس. «روح‌القدس» نیز نه پدر است و نه پسر.

همچنین باید تذکر داد که منظور از تثلیث این «نیست» که خدا گاه خود را به‌صورت «پدر» متجلی می‌ساخت، گاه به‌صورت «پسر» و گاه به‌صورت روح‌القدس.

تعریف وحدانیت خدا در کتابمقدس

برای پاسخگویی بهتر به این سؤال، نخست باید تعریف «وحدانیت» خدا را در کتابمقدس مشخص کرد.

در کتابمقدس، واحد بودنِ خدا در مقابل تعدد و کثرت خدایان بت‌پرستان و شیطان‌پرستان قرار داشت. ایشان قائل به خدایان متعددی بودند که هر یک بخشی از عالم هستی را آفریده بود و بر آن حاکمیت داشت. این خدایان به‌خاطر منافع خود اغلب با هم در تخاصم بودند و بشر و طبیعت نیز از نزاع میان آنها دچار مصائب می‌شد. این موضوع به‌تفصیل در مقاله A-1 مورد بحث قرار گرفته است. اعتقاد به این حقیقت که تمامی عالم هستی با تمامی جزئیات آن را فقط یک خدا به‌تنهایی آفرید، برای نخستین بار در دین یهود مکشوف گشت؛ این ایمان فقط در میان قوم یهود حاکم بود و بس. با ظهور مسیحیت، این اعتقاد برای نخستین بار به نقاط مختلف جهان برده شد. جالب است بدانیم که وقتی مسیحیان اعتقاد به خدای یگانه را در امپراطوری روم ترویج می‌دادند، رومیها و یونانیهای چندگانه‌پرست ایشان را متهم به «الحاد» می‌کردند، چون منکر وجود خدایان متعدد بودند!

بدینسان، وحدت خدا در کتابمقدس، در نقطه مقابلِ تعدد خدایان متخاصم و بوالهوس بت‌پرستان قرار داشت. یعنی کتابمقدس می‌گفت که منشأ و مقدراتِ عالم هستی در دست «یک نظام» یا «یک حکومت» یا «یک خدا و خالق» قرار دارد، نه چندین «حکومت» یا «خدا».

فقط یک «حکومت» در عالم هستی!

شاید یک مثال ناقص به درک مطلب در چارچوب تاریخی‌اش کمک کند. هر کشوری را یک حکومت واحد اداره می‌کند که بر تمامی شئون آن کشور حاکمیت دارد. اما اگر در اثر مسائل سیاسی، کشور دچار بحران گردد و مدعیان مختلف بر بخشهای مختلف مملکت حکمرانی کنند، آنگاه دیگر نمی‌توان گفت که آن کشور دارای یک حکومت واحد است. یا در کشورهایی که به‌صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شدند، حکومت واحدی وجود نداشت. اما باز گردیم به کشورهایی که در آنها حکومتی واحد وجود دارد. آیا منظور از وحدت حکومت یعنی اینکه تمام امور را یک شخص واحد انجام می‌دهد و اداره می‌کند؟ طبعاً چنین نیست. در بطنِ یک حکومت و دولتِ واحد، ارگانهای مختلفی وجود دارد، اما اینها همه هدف و اراده و برنامهٔ مشترکی را دنبال می‌کنند.

اعتقاد به خدایان متعدد مشابه حکومت ملوک‌الطوایفی است، یعنی هر بخش از عالم خلقت را یکی از خدایان اداره می‌کند! اما در اعتقاد تک‌خدایی، اعتقاد بر این است که یک نظام حکومتی، یا یک وجود، یا یک ارگان، خالق تمامی هستی است و بر امور آن حاکمیت دارد.

یک «حکومت» متشکل از سه «شخص»

با چنین توضیحی، شاید ذهن ما نسبت به مسأله وحدانیت خدا در مسیحیت اندکی روشن‌تر شده باشد. در مسیحیت وقتی می‌گوییم خدا یکی است، منظورمان همین است که در پاراگراف پیشین ذکر کردیم. اما این به آن معنا نیست که این خدا لزوماً در وجود یگانهٔ خود دارای کثرت نیست. مسیحیت در مورد وجود خدا، به کثرت در وحدت معتقد است، یعنی یک خدای واحد که از سه شخص تشکیل

یافته است. این سه شخص دارای ذات و جوهر یکسانی هستند، و از یک هدف و یک اراده برخوردار می‌باشند.

کار هر «شخص» در تثلیث

در تثلیث مقدس، هر یک از سه شخص، کار و نقش خاصی را ایفا می‌کند. خدای پدر «والد» است؛ «پسر» مولود اوست. پسر از ازلیت از پدر مولود شده است.

در آفرینش عالم هستی، خدای پدر «طراح» بود، پسر «مجری طرح»، و روح‌القدس «ضامن بقا» یا گردانندهٔ طرحِ اجرا شده می‌باشد. یعنی طرح را پدر ریخت؛ پسرش عیسی مسیح این طرح را به‌مرحلهٔ اجرا در آورد؛ و روح‌القدس حافظ جهان خلقت و ضامن بقای آن می‌باشد.

در امر نجات بشر، طرح را باز پدر ریخت؛ پسر به آمدنش به این جهان آن را به‌موقع اجرا گذاشت؛ و اینک روح‌القدس است که برنامهٔ نجات را در دل انسانها و در این جهان به‌عمل می‌آورد.

یکی دو مثال

برای روشن شدن موضوع، یکی دو مثال می‌آوریم. فراموش نکنید که اینها مَثَل هستند و در مثل نیز مناقشه نیست. این مثل‌ها قطعاً ناقصند و تماماً حق مطلب را ادا نمی‌کنند. درضمن، جزئیات مثل‌ها الزاماً ربطی به اصل موضوع ندارد.

فرض کنید خانوادهٔ «یوسفی» متشکل از سه عضو است، آقای یوسفی که پدر است، و منوچهر و سعید که دو پسر او می‌باشند. این سه نفر به یک میزان «یوسفی» هستند؛ منوچهر همانقدر «یوسفی» است که آقای یوسفی و سعید هستند، نه کمتر و نه بیشتر. او از همان «ذات» پدرش و برادرش سعید برخوردار است، و نیز از همان

اقتدار. هر که منوچهر را دید، انگار خانوادهٔ یوسفی را دیده است. هر چه منوچهر بگوید، همان است که «خانواده یوسفی» می‌گوید. اما فقط «یک» خانوادهٔ یوسفی وجود دارد!

حکومت کشوری را در نظر بگیرید. این حکومت متشکل از یک رئیس مملکت است و چند وزیر. آیا به این علت که این حکومت را چند نفر تشکیل می‌دهند، می‌توان گفت که این حکومت واحد نیست؟ نه! درضمن، اگر این حکومت بخواهد با حکومت کشور دیگری مذاکره کند، آیا تمامی اعضای حکومت دست به سفر می‌زنند و به آن کشور می‌روند؟ نه! بلکه یکی را از میان خود انتخاب می‌کنند و به‌عنوان نماینده به آن کشور می‌فرستند. هر چه آن نماینده بگوید، همان است که آن حکومت می‌گوید.

و این درست همان چیزی است که در الوهیت رخ داد. خدای یکتا اراده فرمود که برای نجات بشر به کره خاکی بیاید. اما لازم نبود تمامی «حکومت» به زمین بیاید. «مجری طرح» یعنی عیسی مسیح، پسر خدا، انسان شد و به زمین آمد. هر چه «خدا» بود، او نیز «بود». هر که او را دید، خدا را دید. هر چه او گفت، سخن خدا بود. هر که به او ایمان آورد، به خدا ایمان آورد. او ذات خدا بود. او پسر خدا بود!

چگونگی شکل‌گیری آموزهٔ تثلیث

برای اینکه ببینیم آموزه و عقیدت تثلیث از کجا آمد و چگونه شکل گرفت، نخست باید اشاراتی را که در کتابمقدس آمده، مطرح کنیم. در کتابمقدس، چه در عهدعتیق (تورات و کتب انبیای یهود) و چه در عهدجدید (انجیل و نوشته‌های رسولان مسیح)، رویدادها و مطالبی عجیبی ذکر شده است، رویدادهایی حاکی از آن که در مقاطع خاصی از زمان، جلوه‌ای از خدا به‌صورت قابل رؤیت بر بشر ظاهر شده است، در عین حال که ذات الهی کماکان در تمام عالم هستی وجود

داشته است. در واقع مقوله‌ای مطرح می‌شود که می‌توان آن را «تجلی قابل رؤیت خدا» نامید. برای روشن شدن موضوع، فقط به چند نمونه از این رویدادها و مطالب می‌پردازیم.

در عهدعتیق

در عهدعتیق گرچه موضوع «تثلیث» به‌روشنی مکشوف نشده بود، اما رویدادهایی در آن قید شده که برای یهودیان سؤال‌برانگیز بود، رویدادهایی که طی آنها انسانی بر انبیا یا افراد برگزیده ظاهر می‌شد و کاری می‌کرد که آنها یقین بیابند که آن انسان خدا است! علمای یهود برای توجیه این مطلب، آن وجود را «فرشتهٔ خاص» خدا می‌دانستند؛ نه فرشته‌ای به‌سان فرشتگان دیگر، بلکه فرشته‌ای که مظهر ذات خدا بود و می‌شد او را خدا خواند.

به‌عنوان مثال، زمانی که یعقوب، نوه ابراهیم، به سرزمین پدری خود باز می‌گردد، به‌خاطر ترسی که از برادر خود در دل داشت، دچار اضطراب و تلاطم روحی می‌شود. در شب پیش از ملاقات دو برادر، مرد ناشناسی بدون مقدمه قبلی، به سراغ یعقوب می‌آید و تا پگاه با او کشتی می‌گیرد. پیش از طلوع آفتاب، آن مرد که هنوز هویتش آشکار نشده، قصد رفتن می‌کند. اما یعقوب به او می‌گوید: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم!» آن مرد یعقوب را برکت می‌دهد و نام او را به اسرائیل تغییر می‌دهد. یعقوب که عمیقاً تحت تأثیر این رویداد قرار گرفته، می‌گوید: «خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد!» (پیدایش ۳۲:۲۴-۳۰).

سالها پس از این ماجرا، وقتی قوم اسرائیل در سرزمین کنعان سکنی گرفته بودند، زن نازایی با مردی مواجه می‌شود که به او نوید تولد پسری را داد، پسری که برگزیده خدا خواهد بود. شوهر آن زن، از آن مرد نامش را می‌پرسد. مرد در جواب می‌گوید: «چرا در باره اسم من سؤال می‌کنی چونکه آن عجیب است!» شوهر آن زن وقتی در مقام سپاسگزاری از خدا، در حضور آن مرد برای خدا قربانی

تقدیم می‌کند، آن شخص ناگهان در میان آتش و دود قربانی به آسمان بالا می‌رود. آن زن و شوهر با دیدن این رویداد خارقالعاده، از وحشت بر زمین می‌افتند. در این لحظه، شوهر به زن خود می‌گوید: «البته خواهیم مرد زیرا خدا را دیدیم!» در واقع آنها، آن مرد یا آن فرشته را مظهر وجود خدا می‌دانستند و کتابمقدس نیز این تصور را نفی نمی‌کند. این ماجرا شباهت زیادی به ماجرای ملاقات یعقوب با آن مرد دارد. وقتی فرزندشان به‌دنیا آمد، او را «سامسون» نامیدند، همان قهرمان معروف.

در قسمت‌های دیگر کتابمقدس نیز آیاتی وجود دارد که به شخصی اشاره می‌کند که الوهیت دارد و مظهر وجود خدا شناخته شده است. به‌عنوان مثال، در کتاب اشعیای نبی، در مورد مسیحای موعود چنین پیشگویی شده است: «برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود؛ و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سَرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹:۶). این یکی از عجیب‌ترین آیه‌های عهدعتیق می‌باشد. توجه کنید که در این آیه آمده که این پسر، پادشاه بوده، نامش نیز «خدای قدرتمند» خوانده خواهد شد. عجیب است که یک پسر، «خدا» خوانده شود. به‌علاوه او «پدر سرمدی» نیز نامیده شده است، یعنی «سرمنشأ ابدیت». تمام این صفات و القاب، صفات خدا هستند که به یک موجود انسانی نسبت داده شده است.

جالب اینجاست که این مطالب در کتابی نوشته شده (یعنی عهدعتیق) که شدیداً مروج یکتاپرستی است و بارها مؤکداً اعلام داشته که هیچ موجود دیگری نباید در کنار خدا مورد پرستش واقع شود و خدا هیچگاه کس دیگری را در جلال خود شریک نمی‌سازد.

در عهدجدید

موضوع «تجلی قابل رؤیت خدا» در عهدجدید بسیار روشنتر از عهدعتیق مطرح می‌شود.

نخست، پیش از تولد عیسی ناصری، فرشته‌ای در خواب به یوسف، نامزد مریم، ظاهر می‌شود و به او می‌گوید که فرزندی که از مریم به‌دنیا خواهد آمد، از جانب روح‌القدس در بطن مریم قرار گرفته و او همان نجات‌دهنده‌ای خواهد بود که اشعیا در مورد او پیشگویی کرده و گفته است که نامش «عمانوئیل» خواهد بود، یعنی «خدا با ما» (اشعیا ۱۴:۷ و متی ۱:۲۰-۲۴). در واقع، لقب عیسی ناصری، «عمانوئیل» بود، زیرا او خدایی بود که «با انسانها» و «در میان انسانها» بود.

همین عیسی ناصری، چون رسالت خود را آغاز کرد، در مباحثه‌هایی که با علما و فقهای یهود داشت، خود را «پسر خدا» و «مساوی با خدا» معرفی می‌کرد . به چند نمونه توجه بفرمایید:

روزی عیسی در روز شنبه بیماری را شفا داد. کاهنان یهود به او اعتراض کردند. «عیسی در جواب ایشان گفت: ″پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.″ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه‌تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت» (انجیل یوحنا ۱۶:۵ و ۱۷).

در مباحثهٔ دیگری با سران مذهبی یهود، عیسی فرمود: «من و پدر یک هستیم.» واکنش سران یهود این بود: «آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی بدیشان جواب داد: ″از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟″ یهودیان در جواب گفتند: ″به‌سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم بلکه به‌سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی!» (یوحنا ۱۰:۳۰-۳۳).

و یک بار نیز وقتی در شب آخر با شاگردانش صحبت می‌کرد، چنین گفت‌وگویی رد و بدل شد: «عیسی بدو گفت: ″من راه و راستی و حیات هستم. هیچکس جز به‌وسیله من نزد پدر نمی‌آید. اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.″ فیلیپس بدو گفت: ″ای آقا، پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.″ عیسی بدو گفت: ″ای فیلیپس، در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است؛ پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟″» (یوحنا ۱۴:۶-۹).

در صدر مسیحیت

از همان آغاز مسیحیت، به گواهی اسناد تاریخی غیرمسیحی، مسیحیان در تجمعات خود، عیسی مسیح را همچون خدا ستایش و نیایش می‌کردند. آنان طبق تعلیم رسولان مسیح، عیسی را یک وجود الهی می‌دانستند.

شکل‌گیری آموزهٔ تثلیث

پس از عروج مسیح به آسمان پس از مرگ و قیامش، رسولان و بعدها پدران کلیسا با بررسی زندگی و تعالیم او، تحت هدایت روح‌القدس به این آگاهی رسیدند که مسیح همان «تجلی قابل رؤیت» خدا در عهدعتیق بوده که در مقطعی خاص از زمان، تن گرفت و انسان شد و در میان ما زیست تا کفارهٔ گناهان ما را بپردازد. آنان ایمان داشتند که عیسی مسیح صاحب الوهیت بود؛ و همیشه با خدا بوده است.

اما تبیین و بیان دقیق این موضوع سؤالاتی را بر می‌انگیخت. آیا مسیح، این «تجلی قابل رؤیت» خدا با خدا برابر است؟ آیا با خدا هم‌ذات است؟ آیا با خدای پدر هم‌مرتبه است یا پایین‌تر از او قرار دارد؟ آیا مخلوق است یا مولود، یا اینکه

همراه با خدا ازلی است؟ آیا به این ترتیب سه خدا نخواهیم داشت، یعنی پدر و پسر و روح‌القدس؟ رابطه این سه با هم چگونه است؟

جمع‌بندی و بیان و تبیین این اصول کار ساده‌ای نبود. در کتابمقدس حقایق به‌صورت غیرسیستماتیک و عمدتاً در لابلای رویدادها و تعالیم مختلف ابراز شده بود، حال چگونه می‌شد تمام آنها را به شکل یک اصل منسجم بیان داشت که هم جامع باشد و هم مانع؟ هم تمامی حقایق کتابمقدسی را بیان دارد و هم از شرک و چندخدایی به‌دور ماند؟ هم تمامی مندرجات کتابمقدس را مد نظر داشته باشد و هم پاسخ بدعتکاران را بدهد، بدعتکارانی که پسر خدا را در مرتبه‌ای پایین‌تر از خدای پدر قرار می‌دادند؟

در قرون دوم و سوم، علمای الهیات و پدران برجستهٔ کلیسا به‌تدریج نیاز به تدوین یک آموزهٔ رسمی و جامع را احساس کردند. از اینرو، علمای الهی برجسته‌ای چون ایرِنه‌ئوس، ترتولیان، اُریجن و دیگران، در کتاب‌ها و رسالات الهیاتی و فلسفی خود، به تشریح این آموزه بر اساس کتابمقدس و سنت رسولان پرداختند. تا اینکه سرانجام، با برگزاری چند شورای بین‌الکلیسایی در سده‌های چهارم و پنجم میلادی، آموزه و عقیدتی تدوین شد که برای نامگذاری آن، از کلمهٔ «تثلیث» استفاده کردند. برای این منظور، نوشته‌های علمای الهی برجسته نیز که از بعضی از آنها نام بردیم، مد نظر قرار داده شد.

چند توضیح و تمثیل غلط

برخی، برای اینکه تثلیث را توضیح دهند و آن را قابل درک بسازند، دست به ارائه توضیحات، یا بهتر است بگوییم، تمثیل‌ها می‌زنند. ذیلاً چند مورد از این تمثیل‌های غلط را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

تمثیل مثلث

می‌گویند همانطور که مثلث دارای سه ضلع است، اما این سه ضلع مجموعاً یک مثلث واحد را تشکیل می‌دهند، خدا نیز از سه شخص تشکیل شده که با هم یک خدای واحد را بوجود می‌آورند. در وهلهٔ اول، این مثال منطقی به‌نظر می‌رسد، اما با تعریفی که از تثلیث به‌دست دادیم ناسازگار است. در مثلث، هر ضلع به‌خودی خود فقط یک "ضلع" است، نه یک مثلث. اما در تثلیث، هر شخص (پدر یا پسر یا روح‌القدس) به‌تنهایی کاملاً ذات الهی دارند و با دو شخص دیگر از نظر ذات الوهی و ابدیت برابرند. ما در واقع، سه مثلث داریم که روی هم یک مثلث را بوجود می‌آورند و این یک راز است.

تمثیل مولکول آب

برخی دیگر نیز می‌گویند که مولکول آب یعنی هاش-دو-اُو، می‌تواند به سه صورت ظاهر شود، به‌صورت آب، به‌صورت بخار، و به‌صورت یخ. اما در هر سه صورت، همان یک مولکول وجود دارد. و می‌گویند خدا نیز طبق صلاح‌دید خود، خود را به‌صورت‌های مختلف نشان می‌دهد. این تمثیل نیز نادرست است، زیرا در اینجا ما یک مولکول واحد داریم که "بر حسب شرایط محیطی" به‌صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود. آب می‌تواند تبدیل به بخار یا یخ شود، یخ و بخار نیز همینطور. اما در تثلیث، پدر هیچگاه به‌صورت پسر ظاهر نمی‌شود، پسر نیز هرگز به‌صورت پدر ظاهر نمی‌شود، و روح‌القدس نیز به همین شکل. این سه شخص هیچگاه تبدیل به یکدیگر نمی‌شوند. درضمن، خدا "بر حسب شرایط" هیچگاه تغییر شکل و صورت نمی‌دهد و سه شخص الوهی در تثلیث همواره هویت ذاتی خود را حفظ می‌کنند.

تمثیل تخم‌مرغ

بعضی دیگر هم می‌گویند که تثلیث مانند تخم‌مرغ است. با اینکه تخم‌مرغ از زرده و سفیده و پوسته تشکیل شده، اما کماکان یک تخم‌مرغ است. و می‌گویند که تثلیث هم به همین صورت است. این تمثیل نیز بسیار نادرست است. در تخم‌مرغ، زرده تخم‌مرغ نیست، سفیده و پوسته هم تخم‌مرغ نیستند. اما در تثلیث، هر یک از سه شخص، به‌تنهایی کاملاً خدا است. در واقع ما سه تخم‌مرغ داریم که به‌گونه‌ای که برای بشر رازگونه است، یک تخم‌مرغ واحد را تشکیل می‌دهند.

تمثیل مردی که نقش‌های مختلف دارد

عده‌ای نیز می‌گویند مثلاً نادر برای فرزند خود پدر است و برای پدر خود پسر است و برای همسر خود، شوهر، و او در ″شرایط مختلف″ نقش‌های مختلفی ایفا می‌کند. لذا سه شخص تثلیث نیز همینطور هستند. این کاملاً اشتباه است. نادر یک شخص واحد است که برای افراد مختلف فقط ″نقش‌های″ مختلف و روابط متفاوت دارد. در حالیکه در تثلیث ما واقعاً سه شخص داریم. این سه شخص هر یک نقش خاص خود را دارند. خدا در شرایط متفاوت نقش‌های متفاوت ایفا نمی‌کند. خدای واحد از سه شخص الوهی تشکیل شده که هر یک نقش خاص خود را دارند.

آیا تثلیث منطقی است

آیا تثلیث منطقی است؟ آیا قابل درک است؟

یک نکتهٔ مهم را فراموش نکنیم، و آن اینکه ما انسانها مخلوقیم و مخلوق طبعاً قادر به ادراک خالق خود نیست. علاوه بر این، شعور و ادراک ما از پدیده‌های

اطرافمان، به‌واسطهٔ یک ارگان ۱٫۴۰۰ گرمی صورت می‌پذیرد که آن را مغز می‌نامیم. آیا درست است که انتظار داشت این ارگان کوچک خالق نامتناهی خود را ادراک کند و بر او شعور و وقوف بیابد؟

مثالی بزنیم: جانداران از نظر شعور و ادراک به درجات مختلفی تقسیم می‌شوند. موجوداتِ با درک محدود قادر به ادراک اموری نیستند که حیوانات با درکی گسترده‌تر ادراک می‌کنند. مثلاً ادراک یک مگس از محیط خود با ادراک سگ بسیار متفاوت است. انسان در میان موجودات زنده بالاترین سطح و قدرت ادراک را دارد. با اینحال، در مقایسه با فرشتگان که مخلوقاتی روحانی هستند، درک انسان بسیار محدود است، چه برسد در مقایسه با خدا. این امر حتی در میان انسانها نیز صادق است، یعنی اینکه یک خردسال، قادر در درک اموری نیست که بزرگسالان ادراک می‌کنند. و امروزه، آن انسان بزرگسال و بالغ که به بالاترین مدارج علمی رسیده است، اذعان می‌دارد که عالم هستی بسی پیچیده‌تر از آن است که می‌پنداشته است. به‌عبارتی دیگر، انسان حتی قادر به درک عالم مخلوق نیست، چه برسد به درک وجود خالق خود!

لذا اگر تثلیث گاه سؤال‌برانگیز یا غیر قابل درک می‌نماید، جای تعجب نیست، چرا که ذات خدا را کدام مخلوق است که بتواند درک کند؟ تثلیث به‌راستی یک راز است. آن را باید آنگونه که خدا در کلامش مکشوف ساخته بپذیریم.

خردمندانه‌ترین راه برای انسان

لذا خردمندانه‌ترین راه برای انسان این است که در مقابل خدای خود فروتن شود و او را آنطور بپذیرد که او خود را در کلامش مکشوف فرموده است. انسان هیچگاه نخواهد توانست به چگونگی و ماهیت وجود خالق خود وقوف و آگاهی بیابد. اما خالق، تا آنجا که برای درک انسان مقدور بوده، خود را به بشر شناسانده

است. او در کتابمقدس، با استفاده از اصطلاحات قابل درک برای بشر، نظیر «پدر»، «پسر»، و «روح مقدس» خود را به‌صورت تثلیث به انسان مکشوف ساخته است. او وجود خود را فقط تا آن حد بر ما آشکار فرموده که ما قادر به درکش بودیم و لازم بود بدانیم.

موضوع مهم دیگر این است که ذات خدا را باید به یاری و مدد خود او بشناسیم، نه با کمک عقلی که حتی قادر به شناخت عالم مخلوق نیست. از اینروست که کلام خدا می‌فرماید: «خدا این همه را به‌وسیلهٔ روح خود از راه الهام به ما آشکار ساخته است، زیرا روح‌القدس همه چیز حتی کنه نیات الهی را کشف می‌کند... ما در باره این حقایق، با عباراتی که از حکمت انسان ناشی می‌شود سخن نمی‌گوییم، بلکه با آنچه روح‌القدس به ما می‌آموزد، و به این وسیله، تعالیم روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می‌نماییم. کسی که روحانی نیست، نمی‌تواند تعالیم روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیدهٔ او این تعالیم پوچ و بی‌معنی هستند. و در واقع، چون تشخیص این گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آنها نمی‌توانند آن را درک کنند» (رساله اول قرنتیان ۲:۱۰-۱۴، ترجمه مژده برای عصر جدید).

ب: پسر خدا،
چند توضیح از کتاب‌مقدس

پس از پرداختن به موضوع تثلیث، اینک می‌توانیم توضیحات بیشتری در بارهٔ عیسی مسیح بدهیم و شرح دهیم که منظور مسیحیان از اینکه می‌گویند «عیسی پسر خداست» چیست. «پسر خدا» چه معنایی دارد؟ آیا منظور این است که خدا

همسری اختیار کرد و نتیجهٔ آن تولد عیسی مسیح بود؟ عیسی که بود؟ رابطهٔ او به‌عنوان پسر خدا با خدای پدر چه بود؟

برای تشریح این نکته، بهترین راه بررسی بخشهایی از عهدجدید است که مقولهٔ «پسر خدا» را تشریح می‌کنند.

«پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است...»

بحث خود را در خصوص پسر خدا بودنِ عیسی، با نقل یک آیهٔ بسیار مهم از انجیل یوحنا آغاز می‌کنیم. می‌فرماید: «خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد» (یوحنا ۱۸:۱).

در این آیه، سه نکتهٔ بسیار مهم نهفته است:

نخست اینکه خدا را هیچکس ندیده است. طبق تعلیم کتابمقدس، انسان قادر به دیدن خدا نیست.

این خدای نادیده و نادیدنی، وجودی را در آغوش خود دارد که «پسر یگانه» نامیده شده است.

خدا در بخش دوم این آیه، «پدر» نامیده شده است. اصطلاح «پسر یگانه» که طبعاً حالتی استعاری و مجازی دارد، به یک حقیقت روحانی بسیار مهم اشاره دارد و آن اینکه این «وجود» که در آغوش پدر است، مخلوق نیست، بلکه مولود است. همانطور که انسان فرزند خود را خلق نمی‌کند بلکه او را مولود می‌سازد، «پسر یگانه» نیز مولود خداست، یا به‌عبارت ساده‌تر، از ذات خودِ پدر است. هر چه «پدر» هست، او نیز هست؛ همانطور که فرزند انسان نیز انسان است و ذات انسانی دارد و تمام خصوصیات ژنتیکی پدر و مادر را دارا است.

بر اساس این آیه، این «پسر یگانه» همواره در «آغوش» پدر است، چرا که در بخش دوم این آیه، فعل به زمان حال به‌کار رفته است. یعنی هیچ زمانی وجود

نداشته که «پسر یگانه» نبوده باشد یا پدر و پسر یگانه بدون وجود یکدیگر و مستقل از هم وجود داشته باشند.

اصطلاح «آغوش پدر» نیز که حالتی استعاری و مجازی دارد، بیانگر رابطه حیاتی و تنگاتنگی است که میان «پدر» و «پسر یگانه» برقرار می‌باشد.

و بالاخره، در بخش سوم این آیه می‌بینیم که گرچه خدا یا پدر را هرگز کسی ندیده و نمی‌تواند هم دید، اما «پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است»، هم اوست که پدر را بر ما ظاهر می‌کند. در زبان اصلی انجیل، یعنی زبان یونانی، عبارت «ظاهر کردن» به معنی «تفسیر کردن» است. یعنی «پسر یگانه» وجود خدا را بر ما کشف می‌کند و آن را برای ما تفسیر و تشریح و معرفی می‌نماید. به‌همین جهت، در انجیل‌ها می‌بینیم که چگونه عیسی مسیح آینهٔ تمام‌نمای وجود خداست.

«و کلمه جسم گردید...»

آیهٔ آغازین و معروف انجیل یوحنا نیز به درک بهتر مطلب کمک شایانی می‌کند؛ می‌فرماید: «در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود» (انجیل یوحنا ۱:۱). و بعد در آیهٔ ۱۴ همان فصل می‌فرماید: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی. و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر.»

این «کلمه» کیست؟ از آیه ۱۴ پی می‌بریم که «کلمه» همان پسر یگانهٔ خداست. اما چرا پسر یگانهٔ خدا «کلمه» نامیده شده است؟ واژهٔ لوگوس (Logos) در زبان یونانی، به معنی کلمه، سخن، و نیز معرفت و شناخت می‌باشد. لوگوس نزد یونانیان آن خرد کل بود که در پس جهان هستی وجود داشت و آن را ابقا و حفظ می‌کرد. یهودیان نیز «حکمت» یا خرد را آن بخش از وجود خدا می‌پنداشتند که عالم هستی را به‌وجود آورد.

یوحنای رسول تحت الهام روح‌القدس از همین واژه استفاده می‌کند تا رابطهٔ عیسی مسیح را با خدا توضیح دهد. «کلمه» از ازل وجود داشت؛ این «کلمه» از همان ازل نزد خدا بود؛ و این «کلمه» خدا بود. به‌عبارت دیگر، خدا همیشه وجود داشته است، و در بطن او «کلمه» بوده است. این «کلمه» گرچه جزئی از خدا بوده، اما در عین حال، به‌گونه‌ای از او متمایز است.

شاید با یک تمثیل ساده، موضوع روشنتر شود. اگر من در مقابل شما بنشینم و به‌جای سخن گفتن با شما، فقط به شما نگاه کنم، آیا قادر خواهید بود بدانید من چه فکر می‌کنم یا چه می‌خواهم بگویم؟ قطعاً نه! پس چه باید کرد؟ طبیعی است! باید سخن گفت؛ باید «کلمه‌ای» از دهان من خارج شود تا فکر من به‌گونه‌ای قابل درک یا «قابل لمس» در آید. در غیر اینصورت، هیچکس نخواهد توانست به فکر من پی ببرد. فکر ما تا زمانی که به‌صورت «کلمه» در نیاید، برای دیگران قابل درک و دسترسی نخواهد بود.

در اینجا نکتهٔ ظریفی وجود دارد. آیا در ذهن من، اول «فکر» به‌وجود می‌آید و بعد کلام؟ یا هر دو همزمان به‌وجود می‌آیند؟ اما سؤال مهم‌تر این است که آیا اساساً فکر کردن بدون کلمات امکان‌پذیر است؟ آیا کسی که هیچ زبانی نیاموخته، اصلاً قادر به فکر کردن می‌باشد؟ گویا نه! پس می‌توان گفت که فکر و کلمه گرچه از هم قابل تمایز و تشخیص می‌باشند، اما از یک ذات و جوهر برخوردارند. تفکر آن فرایندی است که طی آن فکر ما شکل می‌گیرد؛ کلمات وسایلی هستند که به‌واسطهٔ آنها تفکر می‌کنیم. اما علاوه بر این، کلمات وسایلی هستند که فکر ما را به دیگران انتقال می‌دهند و آن را آشکار می‌سازند.

خدا آن «فکر اعظم»، آن خرد کل می‌باشد. اما چگونه می‌توانیم او را بشناسیم اگر «کلمه‌ای» از او صادر نگردد؟ عیسی آن «کلمه‌ای» بود که از آن خردِ اعظم صادر شد، و به‌صورت قابل درک و قابل لمس، او را به ما شناسانید. او از آغاز

وجود داشت، از همان زمانی که خرد اعظم وجود داشت. هر چه خرد اعظم بود، او نیز بود.

این «کلمه» در مقطعی از زمان که آن «خرد اعظم» مقرر فرموده بود، از او صادر شد، و به‌گونه‌ای که برای بشر خاکی «قابل شنیدن»، «قابل درک»، و «قابل لمس» باشد، ظاهر گردید. همانطور که در یوحنا ۱۴:۱ آمده، «کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی...» بدینسان، هر که این «کلمه»، این «پسر یگانه» را دید، خدا، آن خرد اعظم را دیده است. به‌همین جهت بود که عیسی به شاگردانش فرمود: «کسی که مرا دید، پدر را دیده است» (یوحنا ۹:۱۴). و در جای دیگر فرمود: «من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۳۰:۱۰).

پرتو جلال خدا و مُهر دقیق وجود او

آیه‌هایی در رساله به عبرانیان نیز روشنگر این موضوع می‌باشد. در آیات اولیه این رساله که یکی از کتب عهدجدید می‌باشد، چنین می‌خوانیم: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به‌وسیله پیامبران با پدران ما تکلم فرمود. ولی در این روزهای آخر، به‌وسیلهٔ پسر خود با ما سخن گفته است... آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست...» (عبرانیان ۱:۱و۳، ترجمه مژده برای عصرجدید).

خدا پیش از فرستادن پسرش، از طریق انبیا با بشر سخن می‌گفت؛ اما وقتی پسرش را فرستاد، به‌گونه‌ای مستقیم با انسان تکلم کرد، چرا که این پسر «فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود او» می‌باشد. برای درک مطلب، باید دو اصطلاح «فروغ جلال خدا» و «مظهر کامل وجود خدا» را توضیح دهیم.

عیسی «فروغ جلال خدا» بود؛ او پرتوِ خورشید تابناک خدای متعال می‌باشد. خورشید را چگونه می‌دیدیم اگر پرتو و اشعه و فروغ او به زمین نمی‌رسید؟ آیا

پرتو خورشید از خود او جداست؟ آیا درخشش خورشید در پرتو و اشعهٔ آن ظاهر نمی‌شود؟ آیا آن دو، گرچه از یکدیگر قابل تشخیص‌اند، اما از یک ذات نیستند؟

عیسی «مظهر کامل وجود خدا» بود. این عبارت در متن اصلی یونانی، به‌طور دقیق‌تر چنین معنایی می‌دهد: «او مُهر دقیق وجود خدا بود.» در دوران باستان که امضا مرسوم نبود، افراد مهم انگشتری بر انگشت داشتند که مُهر ایشان بود و با آن اسناد رسمی را مهر می‌کردند. وقتی مُهر را روی موم فشار می‌دادند یا آن را بر روی کاغذ می‌زدند، تصویری عیناً مشابه مهر تولید می‌شد. عیسی مهر خداست و تصویر دقیق ذات و ماهیت او را منعکس می‌سازد.

«و خدا گفت: روشنایی بشود...»

در فصل اول کتاب پیدایش، به‌هنگام شرح آفرینش جهان هستی، می‌بینیم که تمامی اجزاء عالم صرفاً با «گفتنِ» خدا خلق شد. خدا کلامی بر زبان آورد و پدیده‌ها آفریده شدند. اما واقعیت این است که این گفتن یا این کلام خدا، همان کلمه‌ای است که «نزد خدا بود و خدا بود» (یوحنا ۱:۱). طرح آفرینش را خدای پدر ریخت؛ پسر یگانهٔ او این طرح را به اجرا در آورد.

از اینرو، یوحنای رسول در ادامه آیه نخست انجیلش می‌فرماید: «همه چیز به‌واسطه او آفریده شد و به‌غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» (یوحنا ۱:۳). نویسنده رساله به عبرانیان نیز که قبلاً به آن اشاره کردیم، می‌فرماید: «خدا در ایام قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف به‌وسیله پیامبران با پدران ما تکلم فرمود. ولی در این روزهای آخر، به‌وسیلهٔ پسر خود با ما سخن گفته است. خدا این پسر را وارث کل کائنات گردانیده و به‌وسیلهٔ او همهٔ عالم هستی را آفریده است. آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر کامل وجود اوست، و کائنات را با کلام پر قدرت خود نگه می‌دارد» (عبرانیان ۱:۱-۳).

بدینسان، کلمهٔ خدا نه فقط در مقطعی از زمان انسان شد تا نجات‌دهندهٔ بشریت گردد، بلکه هم او بود که از جانب خدای پدر، مجری طرح آفرینش بود. افزون بر این، هم اوست که تمام هستی را با کلام پر قدرت خود نگاه می‌دارد، یعنی عامل بقای حیات و عالم هستی است.

اینچنین است معنی پسر خدا بودن عیسی

عیسی مسیح از ازل بود؛ از زمانی که خدا بود، او نیز بود. او جزئی از وجود خدا است. نه اینکه دو خدا وجود داشته باشد؛ خدا واحد است و «پسر» در آغوش اوست. این «جزء از وجود خدا» برای زمانی از پدر جدا شد، انسان گردید، به زمین آمد، بر روی صلیب جان سپرد تا کفارهٔ گناهان بشر را بپردازد، و در روز سوم زنده شد، و به آسمان به جایگاه ازلی و ابدی خود بازگشت، به‌نزد خدای پدر.

مسیحیان یک انسان را به مقام خدایی نرسانده‌اند. این انسان با زندگی و تعالیم و معجزاتش نشان داد که همان کسی است که انبیای عهدعتیق وعده‌اش را داده بودند، همان کسی که طبق پیشگوییها «سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و "خدای قدیر" خوانده خواهد شد» (اشعیا ۶:۹).

حتی شاگردانش نیز از ابتدا به این حقیقت پی نبرده بودند. این امر به‌تدریج بر آنها آشکار شد. عیسی به‌هنگام شام آخر، به شاگردانش فرمود: «از نزد پدر بیرون آمدم، و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.» چون این را گفت، شاگردان شاد شده، گفتند: «هان، اکنون علانیةً (یعنی آشکارا) سخن می‌گویی و هیچ مثل نمی‌گویی! الان دانستیم که همه چیز را می‌دانی ... بدین جهت باور می‌کنیم از خدا بیرون آمدی!» (یوحنا ۲۸:۱۶-۳۰). یوحنای رسول که آیات فوق را در انجیلش نوشته است، در سالهای واپسین زندگانی، در رساله اول خود با اطمینان می‌نویسد: «ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهندهٔ

جهان بشود» (اول یوحنا ۱۴:۴). هم او فصل اول همین رساله را چنین آغاز می‌کند: «آنچه از ابتدا بود، و آنچه شنیده‌ایم و به‌چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد در بارهٔ کلمهٔ حیات. و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد» (اول یوحنا ۱:۱ و ۲).

آنچه در انجیل در بارهٔ شخصیت و هویت واقعی عیسی مسیح آمده، زاییدهٔ توهمات خود عیسی یا احساسات شاگردانش نبود. آنان عمیقاً متقاعد شده بودند که آنچه عیسی در مورد خود فرموده بود، حقیقت داشته است.

آیا مقولهٔ «پسر خدا بودن» تعلیم ابداعی عیسی بود

علمای دینی یهود نیز در مقابل ادعاهای عیسی، همان مشکلی را داشتند که بسیاری از مردم در هر دوره‌ای داشته‌اند. آنان نمی‌توانستند ادعاهای او را بپذیرند؛ می‌پنداشتند که عیسی انسانی است که ادعای خدایی می‌کند. وقتی عیسی به ایشان فرمود که «من و پدر یک هستیم»، ایشان قصد کردند که او را سنگسار کنند. عیسی از ایشان پرسید: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟ یهودیان در جواب گفتند: به‌سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به‌سبب کفر! زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی!» (یوحنا ۱۰:۳۰-۳۳). طبق اناجیل، علت اصلی اعدام عیسی نیز همین ادعای او بود.

اما علمای یهود غافل بودند از اینکه درست عکس تصور آنان صادق است: عیسی انسانی نبود که ادعای خدایی می‌کرد، بلکه وجودی خدایی بود که انسان شده بود! نکتهٔ مهم اینجاست که سران یهود باور داشتند که مسیحای موعودشان وجودی الهی خواهد بود؛ اما مشکل آنان با عیسی این بود که ایشان او را آن

مسیحای موعود نمی‌انگاشتند، چرا که انتظار ایشان این بود که مسیحای موعود با شکوه و جلال الهی و قدرتی حاکمانه به‌ناگاه در مقابل چشمان همه از آسمان نزول کند و قدرت حکومت روم را در هم بشکند و تمام جهان را تحت سلطهٔ قوم یهود در آورد.

ج: پاسخ به چند سؤال

در رابطه با پسر خدا بودنِ عیسی، گاه مسیحیان و غیرمسیحیان سؤالات متفرقه‌ای مطرح می‌کنند که ذیلاً به طرح و پاسخگویی آنها می‌پردازیم:

آیا عیسی را مسیحیان به این مقام رساندند

بعضی ممکن است تصور کنند که عیسی خودش هیچگاه ادعای الوهیت نکرد، بلکه این پیروانش بودند که او را به این مقام رساندند. به پندار ایشان، عیسی انسان فرهیخته‌ای بود که به کمالات و کرامات دست یافته بود، و چون پیروانش تعالیم و معجزات او را دیدند، بعد از وفاتش به‌مرور زمان او را به مرتبت الهی رساندند.

برای پذیرش چنین تصوری، نخست لازم است که معتقد باشیم که کتابمقدس فاقد اعتبار و اصالت است؛ به‌عبارت دیگر، مطالب آن بازتاب واقعی و اصیل زندگی و تعالیم عیسی نیست، بلکه ساخته و پرداختهٔ توهمات رسولان او، یا در بهترین حالت، تراوش شیدایی ایشان به مولایشان بود.

برای پاسخگویی به این مسأله، شما را به مطالعهٔ بخشهای A و B مقالات این کانون دعوت می‌کنیم.

وقتی عیسی روی زمین بود، خدا کجا بود

با توجه به تعریفی که از تثلیث به‌دست دادیم، پاسخ به این سؤال مشخص است. عیسی پسر خدا بود، یا به‌عبارت فنی، او دومین اقنوم از تثلیث بود. وقتی پسر خدا انسان شد و بر روی زمین بود، خدای پدر و روح‌القدس کماکان در همه جا حضور داشتند. خدا مطلقاً محدود به مکان و زمان نشد. خدا همه جا بود.

چرا عیسی دعا می‌کرد؟

بعضی از مسیحیان که آموزهٔ تثلیث را به‌درستی درک نکرده‌اند، تصور می‌کنند که وقتی می‌گوییم عیسی خدا بود، منظورمان این است که در دوره‌ای که مسیح بر روی زمین بود، خدا هیچ جای دیگری نبود. پس می‌پرسند که چرا عیسی دعا می‌کرد؟ به چه کسی دعا می‌کرد؟ آیا تظاهر می‌کرد تا فقط به شاگردانش بیاموزد که ایشان نیز باید دعا کنند؟

عیسی، پسر خدا، جسم شد و به زمین آمد. او انسان شد. در طول آن سالها، پسر خدا هم از الوهیت کامل برخوردار بود و از هم بشریت کامل. او به‌عنوان بشر نیاز داشت که دعا کند، همانطور که نیاز داشت غذا بخورد و استراحت کند. درضمن، او در مقام پسر خدا، نیاز داشت به پدر مشارکت داشته باشد، همانگونه که در آسمان مشارکت داشت.

لذا وقتی عیسی دعا می‌کرد، واقعاً دعا می‌کرد. او با پدر خود که در آسمان بود، سخن می‌گفت.

تفاوت معنی کلمات «خدا» و «خداوند» چیست؟

بعضی گمان می‌برند که کلمات خدا و خداوند یک معنی می‌دهند. اما باید دانست که کلمهٔ خداوند در اصل به‌معنی ارباب و صاحب است. در ادبیات کلاسیک فارسی، کلمهٔ خداوند در همین معنا به‌کار رفته است.

خدا هم خدای ماست و هم خداوند ما. یعنی او هم خالق ماست و هم ارباب و صاحب و مولا و سَروَر ما.

در عهدجدید، عیسی مسیح، «خداوند» خوانده شده است. کاربرد این اصطلاح برای مسیح دو معنی می‌داده است. در وهلهٔ اول، همان معنی ارباب و مولا و سَروَر را ادا می‌کرده است. وقتی رسولان و سایرین او را خداوند صدا می‌کردند، در واقع او را پیشوا و سرور خود اعلام می‌کردند.

اما، در کابردِ خاصِ کلمهٔ «خداوند» برای مسیح، این اصطلاح به الوهیت او نیز اشاره دارد. در این معنا، این اصطلاح او را «خدا» اعلام می‌دارد.

خاتمه

خوانندگان گرامی، گمان نمی‌کنیم که توضیحات ما پاسخگوی تمامی سؤالات شما بوده باشد؛ چنین ادعایی نیز نداریم. تا آن حد که در توانمان بود، موضوع را بر اساس مندرجات کتابمقدس توضیح دادیم.

اما سؤالات شما قطعاً کمکی خواهد بود در تکمیل این مقاله. لذا نظرات و سؤالات خود را حتماً با ما در میان بگذارید.

جهت دریافت سایر مقالات کانون اندیشه مسیحی
با نشانی زیر تماس حاصل بفرمایید:

کانون اندیشه مسیحی

K.A.M.
P.O. BOX 464
GODALMING
SURREY, GU8 6HS
ENGLAND

(C:1-2; 03/05; 4)